
مقالات



شروېشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



پروشکاه علوم انسانی ومطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

امام خمینی و دانشگاه اسلامی در دوره‌ی قبل از پیروزی انقلاب اسلامی (پیشنه‌ی تاریخی، علل و نتایج) رحیم روحبخش^۱

چکیده

در دوران قبل از پیروزی انقلاب اسلامی، نظام حاکم بر کشور به منظور مقابله با نهاد حوزه‌ی علمیه، در صدد تأسیس دانشگاهی با نام دانشگاه اسلامی برآمد، که این عمل موجب عکس‌العمل علما و روحانیون گردید. در همین راستا نیز امام خمینی (ره) در خصوص مسأله‌ی فرهنگ و دانشگاه (به خصوص دانشگاه اسلامی)، در اوایل دهه‌ی چهل به ارائه‌ی نظرات و دیدگاه‌های خود پرداختند. در این مقاله مجموعه‌ی این مسائل مورد بررسی قرار می‌گیرد.

واژگان کلیدی

امام خمینی، دانشگاه اسلامی، انقلاب اسلامی، فرهنگ، حوزه‌های علمیه.

۱. پژوهشگر و دبیر آموزش و پرورش تهران.

رویکرد امام خمینی به فرهنگ و دانشگاه و بخصوص دانشگاه اسلامی را می‌توان از دو منظر سلبی و ایجابی مورد بازکاوی قرار داد. برخی بیانات و اعلامیه‌های امام در سالهای قبل از پیروزی انقلاب اسلامی حاوی دیدگاه‌های سلبی ایشان در این مورد است. برخی دیگر از نگرش‌های عینی ایشان راجع به ماهیت دانشگاه اسلامی، در نظریات ارائه شده‌ی معظم‌له در بعد از پیروزی انقلاب یافت می‌شود.

در یک نگاه کلی معمولاً رهبران و دست‌اندرکاران تئوریک و ایدئولوژی انقلاب‌های جهانی، در دوران مبارزات خود نسبت به شاکله‌ی مؤلفه‌های نظام حاکم، از ابعاد گوناگون سیاسی، فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و نگرشی سلبی دارند. از همین رو نیز آموزه‌های انقلابی خود را در تقابل با همان مؤلفه‌ها در دو مرحله‌ی قبل و بعد از پیروزی انقلاب به ترتیب به دو صورت سلبی و ایجابی ارائه می‌دهند. براساس همین اصل در این مقاله به استناد برخی از سخنان امام راحل در دوران قبل از پیروزی انقلاب اسلامی، بخصوص در مرحله‌ی اول نهضت روحانیت در سالهای نخستین دهه‌ی چهل، برخی نگرش‌های ایشان را مورد بازکاوی قرار می‌دهیم. ناگفته نماند که در آن سالها هیأت حاکمه‌ی کشور به منظور مقابله‌ی ماهوی با نهضت و جهت به انحراف کشاندن آن، در صدد تأسیس دانشگاهی به نام دانشگاه اسلامی برآمد. این طرح در همان مراحل اولیه‌ی خود با مخالفت صریح مراجع و روحانیون مواجه گردید و در دوره‌های بعدی نیز آنطور که پیش بینی شده بود، هرگز به اجرا در نیامد. ناگفته پیداست که مبانی استقلال مرجعیت از نظام‌های حاکم در طول تاریخ، در خودبسندگی و استقلال نهاد حوزه نهفته بود، از این رو علما برای حفظ این موقعیت به چالش با نظام حاکم برخاستند. در این مقاله چالش مذکور مورد کند و کاو قرار می‌گیرد.

پیشینه‌های تاریخی

پرسشهای بنیادین این مقاله این است که هدف نظام حاکم از تأسیس دانشگاه اسلامی چه بود؟ چرا امام خمینی با همراهی برخی از مراجع و روحانیون به مخالفت با آن پرداختند؟ و در نهایت سرنوشت این طرح چه شد؟ در علوم اجتماعی و انسانی اصلی وجود دارد که بنا بر آن یکی از راههای مقابله با هر پدیده‌ی اجتماعی، قلب ماهیت آن از درون است. این اصل در خصوص آموزه‌های مذهبی مصداق فراوانی دارد. پادشاهان در طول تاریخ برای مشروع جلوه‌دادن فعالیت‌های خود نه تنها درصدد جلب موافقت رهبران دینی برآمدند، بلکه به یاری برخی از همان رهبران به تبلیغ و تفسیر آن دینی می‌پرداختند که بیانگر و توجیه‌کننده‌ی اقدامات سو‌آنان باشد. براساس برخی از اسناد و گزارش‌های تاریخی، هم در دوره‌ی رضا شاه، و هم در دوره‌ی محمدرضا شاه، تلاشهایی برای ایجاد مراکزی برای تعلیم و تربیت مبلغان دولتی نوع صورت گرفت. در برخی موارد نیز این فعالیتها به بار نشست و بعضی از مبلغان دینی از آن مؤسسات فارغ‌التحصیل شدند. از اینرو پرواضح است که هدف صاحبان قدرت از دست یازیدن به چنین اقداماتی، به تحلیل بردن ماهیت نهادهای مستقل مذهبی بود. از آنجا که نظام آموزشی و مالی حوزه، نهادی مستقل و بی‌نیاز از حکومت‌های زمان بوده، لذا دستاویزی برای به انقیاد درآوردن آن نهاد وجود نداشت. گذران امور طلاب و اصولاً حوزه‌ها از طریق پرداختهای شرعی مؤمنین صورت می‌گرفت. بنابراین تا قبل از تأسیس نهادهای مدرن آموزشی، امر تعلیم و تربیت دینی در شهرها و حتی روستاهای کشور، امری خودبسنده و مردمی تلقی می‌شد. همین خودکفایی مادی، بنیاد استقلال آن نهاد را از حکومتها رقم می‌زد. مهمترین دستاورد این استقلال، تربیت افراد، خارج از منویات مورد نظرو چارچوبهای فکری قدرتهای حاکم زمان بود. هیأت حاکمه برای مقابله با حوزه، به سازوکارهایی روی آورد. از جمله‌ی این اقدامات که در چارچوب قانون متحدالشکل کردن لباس نمود یافت، تأسیس دو موسسه‌ی وعظ و خطابه بود که به عنوان یک نمونه از پیشینه‌ی مقابله‌ی پهلویها با حوزه و الگوی دانشگاه اسلامی مورد نظر آنها، مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۱. مؤسسه‌ی وعظ و خطابه در دوره‌ی رضا شاه

تشکیل این مؤسسه در قالب طرح‌های فرهنگی دوره‌ی رضا شاه قرار می‌گیرد. طرح‌هایی همچون؛ سازمان پرورش افکار، جواز عمامه، دانشکده‌ی معقول و منقول، متحدالشکل کردن لباس و ... که به منظور تحکیم و تبلیغ مبانی فکری نظام پهلوی و مقابله با روحانیت مورد توجه قرار گرفت. در این میان چنین به نظر می‌رسد که مهمترین سازوکار برای به تحلیل بردن روحانیت ایجاد مؤسسه‌ی مذکور بود. این طرح به دنبال سرکوب اعتراضات ناشی از اجرای قوانین متحدالشکل کردن لباس، جواز عمامه و کشف حجاب جامه‌ی عمل به خود پوشید. چنین به نظر می‌رسد که با عنایت به اقتدار و نفوذ علما در جامعه‌ی ایران و به خصوص با عنایت به رویکرد سیاسی آنان از دوره‌ی مشروطه، تئوری پردازان نظام به این نتیجه رسیدند که برای رهایی همیشگی از تسلط مذهبی و اجتماعی روحانیون، به وابسته کردن آنان به حکومت پردازند. از این رو به دنبال ناکار آمدی طرح پیشین «صدور مجوز عمامه» که به منظور کنترل و نظارت بر فعالیت علما به اجرا درآمده بود، از سال ۱۳۱۵ ه. ش، تشکیل این موسسه به منظور تغییر ماهوی سیستم کارکردی و آموزش دینی مورد توجه قرار گرفت.

موسسه‌ی وعظ و خطابه وابسته به دانشکده‌ی معقول و منقول - الهیات بعدی - بود. اساسنامه‌ی آن در ۱۹ خرداد ۱۳۱۵ به تصویب هیأت وزرا رسید. اساسنامه‌ی مذکور شامل سه فصل با عناوین؛ مجالس وعظ و خطابه، کنفرانس‌های عمومی و تعلیم تاریخ معاصر و دارای ۱۶ ماده می‌باشد. خلاصه‌ی مواد مذکور چنین است که در دانشکده‌ی معقول و منقول، مدرسه‌ی مخصوص وعظ و خطابه از طرف وزارت معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه تأسیس و از میان وعاظ و اهل منبر کسانی که بر حسب تصدیق اداره‌ی، شهربانی «سؤسابقه نداشته باشند و معلومات کافی برای وعظ و خطابه را نیز دارا باشند تعیین خواهند شد»، حقوق آنان از محل «اوقاف مجهول المصرف، معتذر المصرف و بریات مطلقه» تأمین خواهد شد.^۱

۱. علیرضا زهیری، عصر پهلوی به روایت اسناد، قم، دفتر نشر و پخش معارف، ۱۳۷۹، صص ۵۱-۵۴.

دروس آن مدرسه توسط وزارتخانه‌ی مذکور تهیه و برای وعظ ولایات ارسال خواهد گردید، و بعد از تدریس از آنها امتحان به عمل خواهد آمد. «جواز وعظ» فقط برای کسانی که از عهده‌ی امتحان برآیند صادر خواهد شد. در فصل مربوط به کنفرانسهای عمومی، وزارت معارف ملزم به تعیین مکانهایی در شهرهای کشور برای ایراد خطابه در زمینه‌های تاریخی، اخلاقی، صحی، ادبی، اجتماعی، تجددخواهی، میهن پرستی، شاه دوستی و آشنانمودن عموم به ترقیات روزافزون کشور در عصر جدید شده است. بر اساس فصل سوم، هدف از تعلیم تاریخ معاصر، آموزش اهمیت عصر جدید ایران بود.

همچنین در «اساسنامه‌ی تحصیلات موسسه‌ی تکمیلی وعظ و خطابه»، دروس مشترک و اختصاصی دوره‌ی دو ساله‌ی اول و دوم موسسه، تلفیقی از علوم قدیم شامل؛ علوم ادبی، اخلاق، اشعار، تفسیر و علم حدیث و علوم جدید شامل: فیزیک، تاریخ طبیعی، حفظ صحه، معرفه النفس، تعلیمات مدنی، هیئت، تعلیم اصول و مواد نطق و خطابه و تدبیر منزل و سیاست مدن منظور شده بود. شروط ورود به مؤسسه، داشتن معلومات فارسی و عربی در حدود دوره‌ی دوم متوسطه و حداکثر سن ۲۵ سال تعیین گردیده بود؛ که این ماده بعداً با تقسیم روحانیون به دو گروه؛ روحانیون زیر ۴۵ سال سن، که آنان موظف به شرکت در کلاسهای مذکور بوده و روحانیون بالای ۴۵ سال سن، که آنان نیازی به شرکت در کلاسها را نداشتند، تغییر یافت. شیوه‌ی آموزش در تهران از طریق برگزاری کلاسهای حضوری موسسه و در ایالات از طریق آموزش مکاتبه‌ای انجام می‌شد.^۱

فعالیت‌های این موسسه بیش از دو سال دوام نیاورد. هر چند در مهر ۱۳۱۷ عملاً موسسه‌ی مذکور منحل شد، ولی برخی اهرمهای اجرایی آن از جمله «مجوز عمامه» تا سالهای بعد علیه روحانیون بکار گرفته شد. چنین به نظر می‌رسد که علی‌رغم تشدید تحمیلات و فشارها علیه روحانیت جهت شرکت در کلاسهای

۱. مسعود کوهستانی‌نژاد، «موسسه‌ی وعظ و خطابه»، گنجینه‌ی اسناد، دفتر اول، بهار ۱۳۸۰، صص

موسسه، به جرات می‌توان ادعا کرد که علت اصلی انحلال آن ناشی از عدم استقبال قاطبه‌ی علما و طلاب از کلاسها و برنامه‌های آن موسسه بود.

براساس یکی از اسناد در موضوع «اخطار به وعاظ راجع به حاضر شدن در موسسه‌ی وعظ» به تاریخ ۱۳۱۵/۱۱/۱۹، علی‌رغم اینکه به کلائتریه‌ها دستور داده شده بود، «به وعاظ و اهل منبر اخطار نمایند در صورت خودداری از تحصیل در موسسه‌ی وعظ و خطابه از پوشیدن لباس روحانیت ممنوع خواهند شد»، ولی انحلال زود هنگام موسسه حاکی از آن است که این تهدیدات راه به جایی نبرده و قاطبه‌ی علما و روحانیون در قبال آن بی‌تفاوت بوده‌اند. چنانچه یک سند دیگر مربوط به ماههای نخستین تأسیس آن در موضوع «امتناع ۳۱ نفر از معممین [در تهران] برای معرفی خود در کلاسهای وعظ و خطابه» حاکی از آن است که وزارت معارف و اوقاف ملزم گردیده که به علمای مذکور ابلاغ نماید، عمامه‌ی خود را بردارند «و الا توسط شهربانی اقدام می‌شود».^۱

این اسناد آشکار می‌سازد که نظام آموزشی دینی حوزوی علی‌رغم تهدیدات مذکور توانست در مقابل آن موسسه مقاومت به خرج دهد و از سر سپردگی به نظام حاکم رهایی یابد. ناگفته نماند که بر اساس برخی از اسناد و خاطرات موجود، راز این پایداری، صدور جواز عمامه توسط مجتهدین بود که این قابلیت، آنان را قادر می‌ساخت برای طیف عظیمی از علما و وعاظ جواز مذکور را صادر نمایند و از این طریق حیات روحانیت مستقل را تداوم بخشند. حجت‌الاسلام فلسفی که خود یکی از همین وعاظ بود در خاطراتش نقل می‌کند که مجتهدین با صدور مجوزهای منبر عملاً قانون مذکور را خنثی کردند.^۲

حاصل سخن اینکه از منظر مذکور دوره‌ی رضا شاه را می‌توان، عصر تکاپوهای نظام حاکم برای کنترل و نظارت بر روحانیت قلمداد کرد. هدف این تلاشها، سلب استقلال نهاد حوزه بود. هرچند در عمل، استقلال حوزه و مرجعیت محفوظ باقی

۱. موسسه‌ی وعظ و تبلیغ، پیشین، ص ۱۰۹، سند شماره ۱ در پایان مقاله.

۲. عصر پهلوی به روایت اسناد، پیشین، ص ۵۴، سند شماره ۲.

۳. خاطرات و مبارزات حجت‌الاسلام فلسفی، به کوشش حمید روحانی، تهران، مرکز اسناد انقلاب

اسلامی، ۱۳۷۶، ص ۸۰.

ماند، اما در چارچوب برنامه‌های کلی اجرا شده آن دوره از قبیل؛ ایجاد تغییراتی در نظام قضائی و تأسیس محاکم قانونی، ایجاد اداره‌ی ثبت اسناد و املاک و تصویب قانون ثبت اجباری اسناد در محاضر اسناد رسمی، مقابله‌ی شدید با روحانیون معارض؛ نظام حاکم توانست علما را از حضور در بسیاری از حوزه‌های اقتدار اجتماعی و عرصه‌های عمومی محروم سازد.

۲. رشته‌ی وعظ و تبلیغ در دوره‌ی محمدرضا شاه

که به تقلید از «موسسه‌ی وعظ و خطابه» تکاپوهای مشابهی نیز با هدف فوق الذکر در دوره‌ی، محمدرضا شاه صورت گرفت. البته در دوره‌ی، دوازده ساله‌ی نخست سلطنت این پادشاه که مواجه با بحرانهای سیاسی و اجتماعی بود، اقدامی در این خصوص صورت نگرفت، اما بعد از موفقیت کودتای ۲۸ مرداد کارگزاران نظام درصدد طرح و اجرای نقشه‌های جدیدی علیه روحانیت و اقتدار نهاد حوزه برآمدند. بر اساس یکی از گزارشهای منحصر به فرد ساواک که در آستانه‌ی تأسیس آن سازمان در اسفند ۱۳۳۵ و به دنبال اعزام یکی از افسران برجسته‌ی امنیتی به قم تهیه گردیده، ضمن شرح تفصیلی؛ موقعیت آیت الله بروجردی، رتبه بندی طلاب، میزان شهریه‌ی طلاب، سایر مراجع و مدرسین آن حوزه و تعداد شاگردان هر یک از آنها، آمده است: «۱ - آقای سید کاظم شریعتمداری ۲ - آقای حاج آقا روح الله خمینی ۳ - آقای سید محمد حسینی قاضی طباطبایی» می‌باشند. در ادامه اضافه گردیده: «عموم علماء و مدرسین مخالف کمونیسم هستند ولی به دستگاه حاکمه کشور هم اعتقادی ندارند». در پایان گزارش، مأمور مربوطه ملاحظات زیر را برای بررسی و تحقیق ارائه داده است: «۱ - شهریه و کمکی که در حوزه‌ی قم به آنها می‌شود کافی برای تأمین معیشت نیست و اغلب از وطن خود و خانواده خود کمک دریافت می‌دارند یا در ایام ماه رمضان و محرم و صفر از منبر دستمزدی بدست می‌آورند ۲ - به علت رسوخ لزوم تبعیت از احکام اسلام؛ قوانین موضوعه را موافق دین نمی‌دانند ۳ - چون ایام ماه رمضان و محرم و صفر درس تعطیل است طلاب به وطن خود مراجعت می‌کنند تا از منبر و وجوه بریه

کمک خرجی بدست آورند و بدین جهت مجموع افکار و نظریاتی که در این مدت در حوزه‌های قم منعکس شده در شهرستانها انتقال یافته و [از این] زمینه فکر طبقات حقیقی مردم دین‌دار می‌شود.»

در خاتمه‌ی این گزارش پیشنهاد گردیده است: «اگر در تهران سازمان دینی بوجود آید و از مقدمات فعلی مثل مسجد سپهسالار، دستگاه تولیت قم، دستگاه تولیت آستانه، در حوزه‌ی علمیه‌ی قم پرتو اندازد می‌توان غیر مستقیم این حوزه را تحت تأثیر ابهامات مفید قرارداد و بیش از هر دستگاه تبلیغاتی برای ارشاد و رهبری افکار عمومی بخش مهمی از مردم کشور اقدام نمود»^۱.

ذکر تفصیلی این گزارش به منظور تبیین خطامشی جدید هیأت حاکمه بعد از قریب یک دهه و نیم نسبت به نهاد مقتدر مرجعیت و روحانیت می‌باشد. وانگهی چنانکه در ادامه خواهد آمد، گویا این پیشنهاد به صورت گوناگون مدت‌ها مورد توجه کارگزاران نظام، جهت وابسته کردن روحانیت به نظام قرار گرفت، اعتراف ضمنی به گستره‌ی جغرافیایی وسیع تبلیغات حوزه‌ی علمیه‌ی قم و لزوم چاره‌جویی جهت مقابله با آن بر اساس اصل موازی سازی از نکات قابل تأمل این گزارش به نظر می‌رسد. از این رو گویا دست انداختن نظام به مدرسه‌ی سپهسالار و تبدیل آن به مرکزی جهت پرورش روحانیون وابسته به نظام (از جنبه‌ی آموزشی و مالی) به مرحله‌ی اجرا درآمد. براساس گزارشهای پراکنده‌ی ساواک، غالباً مدرسین و طلاب آن مدرسه در مراسمهای مذهبی کاخ گلستان و یا سایر برنامه‌های مشابه دولتی حضور می‌یافتند.^۲

البته صرف نظر از این اقدام، بر اساس برخی دیگر از گزارشها، ساواک خراسان براساس طرحی از مهر ماه ۱۳۳۸ اقدام به تشکیل «رشته‌ی وعظ و تبلیغ» در دانشکده‌ی معقول و منقول مشهد نمود. این طرح از حمایت محمدرضا شاه، برخوردار گردید و وی اجازه‌داد تا از محل درآمدهای آستان قدس رضوی،

۱. آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، شماره بازیابی پرونده ۲۰۴، صص ۳ - ۶.
۲. آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، شماره بازیابی پرونده، ۱۱۱، صص ۲۳۹ - ۲۴۰.

هزینه‌های مرکز مذکور تأمین گردد^۱. البته از علمیات اجرایی و همچنین سرنوشت این برنامه، در منابع سخنی به میان نیامده است.

در همین راستا برخی دیگر از اسناد بیانگر تشکیل «موسسه‌ی وعظ و تبلیغ» وابسته به دانشکده‌ی معقول و منقول دانشگاه تهران می‌باشد. سند مورد اشاره حاکی از این است که موسسه‌ی مذکور از سال ۱۳۳۴ شروع به فعالیت نموده و تا سال ۱۳۳۹ دو دوره فارغ‌التحصیل داشته است. که جمعی از این فارغ‌التحصیلان موسسه‌ی مذکور اقدام به ایجاد تشکلی به نام «جامعه‌ی لیسانسیه‌های موسسه‌ی وعظ و تبلیغ اسلامی» به ریاست فردی بنام سیدمحمد گروسی (حیدری) نموده‌اند. هیأت مدیره‌ی تشکّل مذکور برای تأمین هزینه‌های مالی خود جهت تهیه‌ی مکانی برای فعالیت، به شاه‌نامه‌ای نوشته و از وی درخواست کمک مالی نموده است. که بر اساس اسناد مکاتبات موجود در مرکز اسناد نهاد ریاست جمهوری، در بخشی از نامه دکتر عیسی صدیق، وزیر فرهنگ وقت راجع به این تشکّل آمده است: «در تاریخ سی‌ام تیرماه ۱۳۳۹ افراد فارغ‌التحصیل دو دوره سنواتی مؤسسه مزبور به منظور تمرکز نیرو و فعالیت دسته‌جمعی در راه، اجرای هدفهای اجتماعی موسسه، جامعه‌ای تشکیل که هنوز رسمیت نیافته، ولی برای به ثبوت رسانیدن آن نیز اقدام نموده‌اند و از لحاظ احتیاجی که جهت تمرکز و تشکّل و تجمع افراد به وجود محل مخصوص دارند و به مقتضای جدید التأسیس بودن جامعه و فقد بنیه‌ی مالی. تقاضا نموده‌اند از طرف مقامات مربوطه تا موقعی که شخصاً ممری پیدا کنند، مساعدت لازم مبذول گردد»^۲.

که هیچکدام از این تکاپوها، اهداف مورد نظر نظام را برآورده نساخت، زمانی ناکارآمدی این فعالیتها آشکار شد که نظام به چالشی مستقیم و رو در رو با روحانیت پرداخت. عرصه‌ی این مبارزه بحدی گسترش یافت که شاه و کارگزاران

۱. قیام ۱۵ خرداد به روایت اسناد ساواک، ج ۱: زمینه‌ها، تهران مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، ۱۳۷۸، صص ۱۲۲ و ۱۶۹.

۲. اسنادی از انجمن‌ها و مجامع مذهبی در دوره‌ی پهلوی، تهیه: مرکز اسناد ریاست جمهوری، به کوشش حجت فلاح نونگار و رضا مختاری اصفهانی، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۱، صص ۱۸۰ - ۱۸۴.

نظام غافل از سالها تلاش برای جلب همکاری علما و روحانیت و صرف هزینه‌های هنگفت برای تربیت روحانیون وابسته؛ به یکباره، خود را در مقابل قاطبه‌ی روحانیت یافتند. بگونه‌ای که حتی همان طیف اندک روحانیون درباری نیز بعضاً یا به خاطر علایق صنفی و یا گرایشهای فکری. رو در روی نظام حاکم قرار گرفتند. برخی از گزارشهای مأموران ساواک از قیام ۱۵ خرداد حاکی از این است که نه تنها برخی از طلاب مدرسه‌ی سپهسالار به تحریک و تشویق سایر طلاب آن مدرسه جهت عدم شرکت در مراسم محرم کاخ گلستان پرداخته‌اند^۱، بلکه عده‌ای از آنها نیز در تظاهرات روز پانزدهم خرداد حضور داشته‌اند.^۲

حاصل سخن اینکه، گویا کارگزاران نظام با عدم شناخت ماهیت اقتدار و جایگاه مرجعیت و علما در کشور، هر چند صباحی درصدد تأسیس مراکزی به موازات نهادهای مذهبی برآمدند تا از جایگاه عالمان دین به نفع خود بهره‌برداری کنند، ولی در عمل آشکار گردید که این تکاپوها حاصلی جز شکست به همراه نخواهد داشت. ناگفته پیداست نهادهای مذهبی که از عمری بیش از هزار سال برخوردارند و طی این دوره‌ی هزار ساله علی‌رغم فراز و نشیبهای مختلف بطور مستقل به حیات خود ادامه داده‌اند و به همین دلیل نیز از جایگاه و نفوذ مردمی برخوردار گشته‌اند، به آسانی این استقلال خود را از دست نخواهند داد. اگر در سالهای دهه‌ی سی سوءظنی نسبی از سوی برخی مراجع و علما نسبت به این گونه فعالیت‌های نظام وجود داشت با شروع نهضت روحانیت و به دنبال افشاجری مراجع و علما از اقدامات و مصوبات «خلاف شرع و قانون اساسی هیأت حاکمه، این سوؤظن تشدید گردید و با رو در روی قرار گرفتن نظام با مرجعیت، به یک بحران بزرگ تبدیل شد. از این رو کارگزاران نظام در صدد اجرای نقشه‌های دیگری برآمدند.»

۱. آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، شماره بازیابی پرونده ۱۱۷، صص ۲۶۱ - ۲۶۲، همچنین شماره بازیابی ۲۱۱، صص ۸ - ۲۳.
 ۲. آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی شماره بازیابی پرونده ۱۱۹، ص ۷۹.

۱ - واکنشی در قبال نهضت روحانیت: به دنبال رحلت آیت الله بروجردی در فروردین ۱۳۴۰، مرجعیت شیعه و بین مراجع نجف، قم، مشهد، تقسیم شد. هر چند این پراکندگی، در ظاهر به وحدت و تمرکز مرجعیت ضربه زد، اما از قبل همین عدم تمرکز، زمینه برای بروز رویکردهای مختلف در مرجعیت حاصل شد. این موقعیت بخصوص، فرصت طلایی برای طرح و پذیرش مرجعیت سیاسی به پیشگاه امام خمینی پیش آورد. ناگفته پیداست که ظهور این پدیده با شکل‌گیری روحانیت نوگرای سیاسی همراه بود که این دو در تعامل با هم توانستند گفتمانی جدید از نقش و عملکرد دین عرضه دارند. اولین واقعه‌ای که زمینه‌ی تولد رویکرد مذکور را فراهم کرد، تصویب لایحه‌ی انجمنهای ایالتی و ولایتی در هیأت دولت کابینه‌ی اسدالله علم در اواسط سال ۱۳۴۱ بود. شرکت زنان در انتخابات انجمنهای مذکور، انجام مراسم تحلیف با کتاب آسمانی و حذف قید اسلام از شرایط انتخاب کنندگان و انتخاب شوندگان، سه بند از اصول لایحه‌ی مذکور بودند که مورد مخالفت قاطبه‌ی مراجع و علما قرار گرفت. پایداری روحانیت در مبارزه منجر به عقب‌نشینی نظام و لغو لایحه‌ی مذکور بعد از دو ماه مقاومت هیأت حاکمه گردید. بعد از آن، مبارزه‌ی، روحانیت در سلسله تحریمهای اصول ششگانه‌ی انقلاب سفید و عید نوروز ۱۳۴۲ متبلور گردید. تداوم و تشدید این مبارزه، هیأت حاکمه را به تصمیم سوء حمله به مدرسه‌ی فیضیه و ضرب و شتم طلاب و تخریب مدرسه در روز دوم فروردین آن سال در جریان مراسم سالروز شهادت امام صادق(ع) واداشت. این اقدام تمام امیدهای ممکن برای مصالحه را از بین برد و چندی بعد امام خمینی با صدور اعلامیه‌ی معروف «شاه دوستی یعنی غارتگری» نقش پیشگام در مبارزه با نظام و رهبری نهضت را بدست آورد. هر چند نمی‌توان ادعا کرد که کارگزاران نظام با تخریب عामدانه‌ی مدرسه‌ی فیضیه به عنوان مرکز و ثقل نهضت روحانیت درصدد تشکیل دانشگاه اسلامی مورد نظر خود به جای آن بودند، بلکه به جرأت می‌توان مدعی شد که واقعه‌ی مدرسه‌ی فیضیه و بخصوص تعطیلی دراز

مدت آن، زمینه‌های نضج این فکر را برای هیأت حاکمه پدید آورد که با تأسیس دانشگاهی با پسوند اسلامی، بتوانند از آن به موازات حوزه‌های علمیه‌ی معارض، به نفع خود بهره‌برداری کنند.

زمزمه‌های اولیه‌ی تأسیس چنین دانشگاهی در زمانی که امام بعد از سخنرانی معروف روز عاشورای خود دستگیر و بازداشت گردیدند - که قیام ۱۵ خرداد در اعتراض به آن صورت گرفت - بوجود آمد. در یکی از اسناد در خصوص هدف از آن اقدام چنین آمده است: «تأسیس یک دانشگاه بزرگ مذهبی، تا به این طریق حوزه‌های علمیه که در حقیقت به صورت کانون هر نوع تحریکات و اقدامات ضد دولتی گردیده مسدود و این قبیل فعالیتها شدیداً زیر کنترل دولت قرار گیرد»^۱. ناگفته پیداست که هدف اصلی از تأسیس این دانشگاه، از بین بردن استقلال حوزه‌ها و زیر سلطه درآوردن روحانیون بود.

این تحرکات مورد مخالفت علمای دین قرار گرفت و بازتاب منفی نیز در میان مردم پیدا کرد. در یکی از گزارش‌های ساواک راجع به ارزیابی افکار عمومی درباره‌ی این تصمیم نظام، اقدام مذکور به منظور تضعیف حوزه‌ی علمیه‌ی قم قلمداد شده است.^۲ همچنین امام خمینی در اولین سخنرانی خود در ۲۶ فروردین ۱۳۴۳ که به دنبال آزادی از زندان و در جریان جشنهای آزادی ایشان در مسجد اعظم قم ایراد نمود، راجع به تأسیس دانشگاه اسلامی چنین فرمود: «می‌خواهند آقایان (خنده دارد واقعاً) دانشگاه اسلامی تأسیس کنند. شنیده‌ام چندین میلیون هم بودجه برایش درست کرده‌اند. شما اگر برای اسلام دلسوز هستید خوب این دانشگاه ما [مدرسه‌ی فیضیه‌ی قم] آنجاست، چرا خرابش می‌کنید؟ اگر شما واقعاً متوجه بودید که اسلام لازم است بودنش، احکام اسلام باید باقی باشد. علمای

۱. حمید روحانی، نهضت امام خمینی، ج ۲، تهران، انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۶، ص ۱۰۰۸، سند شماره، ۱۸۶.

۲. آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، شماره بازیابی پرونده ۲۱۲، ص ۱.

اسلام باید باقی باشند، ما به خیر شما هیچ امیدی نداریم، بابا شر نرسانید.»^۱. ایشان در ادامه‌ی این سخنرانی و در فراز پایانی با صراحت بیشتر علیه دانشگاه اسلامی مورد نظر هیأت حاکمه، موضع گرفت و با یادآوری یک مصداق تاریخی از چنین ترفندهایی تأکید نمود: «این دانشگاه اسلامی که آقایان می‌خواهند درست کنند نه اینکه خیال کنید با اسلام آشتی کرده‌اند، خیر، قضیه‌ی قرآنی است که سر نیزه کردند در مقابل امیرالمؤمنین سلام الله علیه با حربی قرآن». امام با ذکر این واقعه‌ی تاریخی، بصورت عریان و عینی از ماهیت مزورانه‌ی تأسیس دانشگاه اسلامی پرده برداشت و توجه توده‌های مؤمنین مذهبی را به انگیزه‌های فریبکارانه و غایت آن جلب ساخت. به جرأت می‌توان ادعا کرد که هیچ مثال و مصداق تاریخی به اندازه‌ی نمونه‌ی فوق‌الذکر نمی‌توانست افشاگر واقعیت تشکیل دانشگاه اسلامی برای مردم باشد. ایشان در ادامه با قاطعیت بیشتری تهدید نمود: «مگر ما می‌گذاریم شما دانشگاه اسلامی تأسیس کنید. ما تفسیق می‌کنیم آنکه وارد بشود در آن دانشگاه، بین ملت از بین خواهد رفت. مگر اینها می‌توانند که اسلام و مسلمین و علمای اسلام را تحت وزارت فرهنگ قرار بدهند؟ غلط می‌کند آن وزارت فرهنگی که دخالت در امر دیانت و اسلام می‌کند. مگر ما می‌گذاریم این مطالب بشود؟ مگر خمینی بمیرد، نعوذ بالله مراجع اسلام هم خدای نخواست از بین بروند. وقتی رفتیم ما دیگر تکلیفی نداریم، لکن ملت اسلام هست، ملت اسلام باز زنده است، الان زندگی از سر گرفته است. بارک الله فیکم، ملت اسلام دیگر بیدار شده. دیگر نمی‌نشینند، اگر من هم برگردم ملت اسلام بر نمی‌گردد».

چنین به نظر می‌رسد که مواضع قاطع و روشنگرانه امام، طرح تأسیس دانشگاه اسلامی را بطور موقت در نطفه خفه کرد. چنانچه در منابع و گزارشهای ساواک هیچ سخنی از این مسأله به میان نیامده است مدتی بعد از تبعید امام، دوباره این سخن از سر گرفته شد.

۱ و ۲. صحیفه نور، مجموعه رهنمودهای امام خمینی، ج ۱، تهران، مرکز مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی، ۱۳۶۱، ص ۷۴ و ۷۹. سخنرانی مذکور طولانی‌ترین سخنرانی امام در آن سالها تلقی می‌شود. برای متن کامل ر. ک: صحیفه امام، ج ۱، صص ۲۸۵ - ۳۰۸.

۲. تأسیس دانشگاه اسلامی در چارچوب «طرح کلی روحانیت»:

به دنبال شروع نهضت روحانیت علیه نظام حاکم از آغاز دهه‌ی چهل، طرح‌های چندی برای محدود ساختن حوزه‌ی کارکردی روحانیت از سوی نهادهای امنیتی و بخصوص ساواک مطرح و مورد ارزیابی قرار گرفت، برخی از این طرحها از لحاظ زمانی به ماههای خاصی نظیر محرم، صفر و رمضان که ماههای «پر شنونده»ی منابر و مجالس مذهبی تلقی می‌شود، محدود می‌شد. اما دامنه‌ی مکانی و زمانی برخی دیگر از این طرحها گسترده بود. نکته‌ی قابل تأمل اینکه بسیاری از این طرحها در مرحله‌ی اجرا با شکست مواجه می‌شد. از جمله این موارد می‌توان به «طرح کلی روحانیت» که از سوی ساواک ارائه شد اشاره کرد.

طرح کلی روحانیت

۱. کلیات: این طرح با توجه به نکات و مبانی زیر تهیه شده است:

الف - کنترل مشاغل: اجتماعات امروز بویژه آنهائیکه از لحاظ نیروی انسانی ضعیف‌اند ناگزیرند که مسائل مختلف اجتماعی را نه تنها از لحاظ کیفیت و شایستگی شاغلین بلکه از لحاظ تعداد آنان زیر کنترل درآورند، که ممکن است مزایای مادی یا معنوی وابسته به یک شغل به خصوص موجب جلب توجه بیشتری از مردم گشته و بالتیجه تعداد شاغلین آن شغل بخصوص به ضرر مشاغل دیگر افزایش یابد به عبارت دیگر استفاده‌ی موزون از نیروی انسانی اجتماع به عمل نیاید.

ب - آن رشته از مشاغل که با آموزش و به عبارت دیگر با روان اجتماع سرو کار دارند باید به وسیله‌ی مقامات مسؤول اجتماع هدایت و راهنمایی گردند و در غیر این صورت سلیقه‌های مختلف در رسوخ دادن افکار و عقاید متنوع، اعم از مذهبی و یا اجتماعی و فلسفی، موجب تشتت افکار و اذهان و آشفتگی‌های ذهنی

و مغزی و بالتیجه گسیختگی وحدت اجتماعی که مستلزم همفکری تجانس عقیده و هم آهنگی می باشد خواهد گردید.

۲. حقایق:

الف - در کشور ایران به علت مزایای مادی و معنوی خاصی که مقام روحانیت تاکنون داشته است تعداد زیادی از مردم برای نیل به این مقام شروع به فعالیت کرده اند که نتیجه ی آنها به شرح زیر بوده است:

۱. تعداد محصلین علوم دینی از نسبت اشخاص شایسته ی (از لحاظ اخلاق و فکر و جسم) ممکن (با توجه به تعداد جمعیت و حد نصاب جذب شده توسط سایر مشاغل) تجاوز نموده است و بالاخره تعدادی بیش از نیاز اجتماعی در این شغل درگیر و بالتیجه در مشاغل دیگر احساس کمبود شده است.

۲. تعداد روحانی مازاد بر احتیاج سبب ایجاد نقارها و کدورتها بین آنها گردیده و موجب تفرقه بین مردم طرفدار هر کدام از طرفین گشته است که بالمآل به ضرر وحدت اجتماع ایران بوده است.

ب - نظر به اینکه راهنماییهای کلی روحانیون از منبع واحد و مسؤولی سرچشمه نگرفته (از علمای نجف و یا مراجع تقلید مختلف در داخل کشور) اغلب با منش ملی کشور مغایرت پیدا کرده و یا اینکه فاقد هم آهنگی و مطابقت لازم فی مابین بوده اند و این موضوع به ضرر اصل وحدت تلاشها در کشور تمام شده است. دیگر اینکه مدارس دینی توسط دولت کنترل نشده اند و از لحاظ سطح زیست، بهداشت و حتی اخلاق خیلی پایین بوده و فارغ التحصیلان این مدارس از هیچ لحاظ قابل اعتماد نبوده اند.

ج - نظر به اینکه حقوق و ممر معیشت ثابتی برای روحانیون از طرف سازمانهای اجتماعی پرداخت نمی شود و باید به نام امر به معروف از فرد فرد آحاد ملت مبالغی اخذ نمایند. این موضوع سبب ایجاد روشهای نامناسب و غیر منطقی برای دریافت پول گردیده و مضار آن به حدی است که در این مختصر نمی گنجد.

د - در حالیکه اجتماع ما برای انتخاب یک آموزگار که با روان سی نفر نوآموز تماس دارد یک رشته شایستگی‌های اخلاقی و تحصیلی قائل است چگونه می‌تواند برای یک روحانی که روان هزاران نفر را در اختیار دارد شرایطی چه از لحاظ اخلاقی و چه از لحاظ تحصیلی برقرار نسازد.

ه - تاکنون مقامات روحانی فعالیت‌های خود را در مسیر فعالیت‌های هدایت شده‌ی اجتماعی مستقر نساخته و اغلب به ایجاد ناموزونی‌هایی بین این دو فعالیت [منجر] گردیده است (اقدامات اخیر بعضی از روحانیون از این علت سرچشمه می‌گیرد).

۳. فرضیات:

این طرح با توجه به فرضیات زیر تهیه گردیده است:

الف - افزایش جمعیت ایران به نسبت کنونی ادامه خواهد یافت.

ب - نیازمندی اجتماعی به تخصص‌های بیشتری در انواع مشاغل افزون‌تر خواهد شد.

ج - اجتماع ایران به ادامه‌ی روش پیشرفت دهنده‌ی کنونی خود پرداخته و قوانین جدیدتری را که متضمن رفاه ملت باشد وضع و به مورد اجراء خواهد گذاشت.

د - نیاز به وحدت تلاش‌های اجتماعی روز به روز بیشتر خواهد شد و با بالا رفتن سطح فرهنگ، وضعیت مردم ایران هماهنگی بیشتری بین مسیرهای مختلف فعالیت اجتماع مورد نیاز خواهد بود.

ه - دلبستگی مردم به مسؤولین واقعی اجتماعی خود روز به روز بیشتر بوده و فعالیت‌های هدایت شده در مسیر غیر از آنچه که به وسیله‌ی اجتماع ایران برقرار گردیده است موجب ایجاد برخوردها با منافع ملی گشته و ممکن است فعالیت‌های مذهبی غیر موزون که بدون توجه به خط مشی ملی از خارج کشور تلقین می‌گردند سبب سستی بنیاد ایمان مردم به مذهب گردد.

و - اکثر مردم ایران به علاقه‌مندی خود به عوالم مذهب و روحانیت واقعی ادامه خواهند داد.

۴. نتایج:

الف - آموزش دانشجویان روحانیت باید تحت نظر و مراقبت یک سازمان مسوول اجتماعی که مورد پذیرش و اعتماد مردم ایران باشد انجام گیرد (وزارت فرهنگ یا دانشگاه تهران).

ب - تعداد روحانیون باید به تناسب جمعیت ایران به اندازه‌ی احتیاج باشد و تعداد دانشجویان روحانیت نیز به همین ترتیب باید به قدری باشد که جانشین تلفات و ترفیعات بالاتر گردد.

ج - یک مقام و منبع واحدی که در تماس دائم مسوولین امور کشوری می باشد روشهای کلی و خطمشی روحانیت را با هم‌آهنگی سایر مقامات کشوری تعیین و برقرار سازد و به عبارت دیگر یک سلسله مراتب در سازمان روحانیت ایجاد گردد.

د - روحانیون نباید از افراد مردم پول بابت دین آموختن دریافت دارند بلکه سازمانهای اجتماعی هر شهرستان یا استان کشور (مانند شهرداریها) باید حقوق آنان را بپردازند.

ه - در تعلیم و تربیت دانشجویان روحانیت حداکثر توجه باید به انتخاب شرایط زیست در زمان تحصیلی، آموزش‌های دینی و اجتماعی و اطلاعات همگانی و بالا بردن شخصیت باطنی آنها مبذول گردد.

در ادامه‌ی این طرح مواردی دیگر نیز اضافه شده که بطور خلاصه بدین شرح است: اولاً پیشنهاد گردیده دانشکده‌ی روحانیت وابسته به دانشگاه تهران باشد و تحصیل در آن شبانه روزی بوده و فارغ التحصیلان آن بعنوان مبلغین دینی انجام وظیفه خواهند کرد. ثانیاً تعداد روحانیون به نسبت هر بیست هزار نفر جمعیت

کشور یک نفر روحانی محاسبه گردد. همچنین روحانیون درجه بندی شده و بعد از روحانی بزرگ کشور که «به فرمان همایونی منصوب می‌گردد» به ترتیب روحانی درجه ۱ (برای مراکز استانها)، درجه ۲ (برای شهرستانها) و درجه ۳ (از مبلغین بخش‌ها) قرار خواهند داشت. ثالثاً از نظر سازمانی، روحانی بزرگ کشور به همراه روحانی درجه ۱ و ۲، دارای دفاتری با تعدادی کارمند به ترتیب در وزارت کشور، استانداریها و فرمانداریها مستقر خواهند شد و روزی ۸ ساعت کار خواهند کرد و در قبال آن از طرف شهرداریها حقوق دریافت خواهند کرد. رابعاً از لحاظ لباس؛ روحانیون دو نوع لباس رسمی یکی برای شرکت در مراسم رسمی و دیگری یک دست لباس خدمت (یک شنل و یک کلاه مخصوص) برای مواردی که به فرایض دینی می‌پردازند، خواهند پوشید. خامساً از لحاظ تحصیلات، کلیه روحانیون باید فارغ التحصیل دانشکده‌ی معقول و منقول (دانشکده‌ی روحانیت یا علوم الهی آتی) باشند. روحانیون فارغ التحصیل سایر مراکز آموزشی موظفند ظرف شش ماه در دانشکده‌ی مذکور آزمایش شوند که در صورت عدم موفقیت لازم است لباس روحانیت را از تن خود خارج سازند.^۱

ناگفته پیداست که بنیان اصلی و اجرای این طرح در تأسیس فوری دانشگاه اسلامی مورد نظر نظام، نهفته بود. از اینرو بار دیگر زمره‌های تشکیل چنین مرکزی شروع شد. چنین بنظر می‌رسد ارائه پیشنهادات مختلف از سوی ساواک‌های برخی از شهرستانها در راستای همین طرح قابل توجیه باشد. از جمله‌ی این موارد می‌توان به پیشنهاد ساواک قم مبنی بر تأسیس دانشکده‌ی علوم اسلامی در قم به منظور محدود ساختن حوزه‌ی اقتدار و نفوذ حوزه‌ی علمیه‌ی قم و تحت کنترل در آوردن طلاب علوم دینی اشاره کرد.^۲ اما این پیشنهاد، همانطور که از متن پاسخ ارائه شده از سوی اداره‌ی کل سوم ساواک (امنیت داخلی)^۳ بر می‌آید به دلیل

۱. نهضت امام خمینی، ج ۳، صص ۹۸۳ - ۹۸۹.

۲. آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، شماره‌ی بازپایی پرونده، ۱۷۷، صص ۷۲ - ۷۶.

۳. سند شماره ۳، برای ملاحظه اصل سند ر.ک: آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، شماره بازپایی پرونده، ۲۱۲، صص ۲ - ۶.

هراس از اینکه: «روحانیون افراطی همکاری و ورود در این دانشکده را تحریم خواهند کرد» مورد موافقت قرار نگرفت.

اما گویا کارگزاران امنیتی نظام در راستای طرح مذکور از خیر تأسیس دانشگاه اسلامی گذشتند و اقدام به تشکیل مرکز دیگری بنام «دارالترویج» در قم نمودند. ایجاد چنین مرکزی، آنهم در مکان و ثقل تمرکز اصلی روحانیت کشور، خواه ناخواه با مشکلاتی مواجه شد. هدف ایجاد این مرکز، پرورش روحانیون رسمی و وابسته به حکومت بود، اما هنوز چند صباحی از فعالیتهای آن نگذشته بود که آن موسسه نیز به تعطیلی کشانده شد. از چندین گزارش ساواک در خصوص ماههای پایانی فعالیت دارالترویج در نیمه‌ی دوم سال ۱۳۴۶ بر می‌آید که دست‌اندرکاران آن مرکز با مشکلات عدیده‌ای مواجه بودند بگونه‌ای که حتی روحانیون وابسته به آن مرکز از حضور در مجامع عمومی در هراس بودند. و از اینرو ساواک پیشنهاد نموده که فعالیتهای دارالترویج از حالت علنی بصورت مخفی در آید^۱ تا روحانیون طلاب وابسته به آن مرکز قابل شناسایی نباشند. بدین ترتیب بار دیگر یکی دیگر از طرحهای موازی سازی نظام حاکم علیه حوزه‌ها با شکست مواجه شد.

ناگفته نماند که در این مورد نیز نقش امام خمینی بی‌تأثیر نبود. هر چند ایشان در این دوران در تبعید در نجف بسر می‌بردند، اما جریانات داخلی ایران را زیر نظر داشته و در موارد مقتضی با صدور اعلامیه و ارسال پیامهایی، طرفداران نهضت را رهنمود می‌کردند. ایشان در یکی از سخنرانیهای خود راجع به روحانیون وابسته به مرکز مذکور و بطور کلی روحانیون درباری چنین فرمودند: « باید جوانهای ما عمامه‌ی اینها را بردارند. عمامه‌ی این آخوندهایی که بنام فقه‌های اسلام، به اسم علمای اسلام اینطور مفسده در جامعه‌ی مسلمین ایجاد می‌کنند باید برداشته شود. من نمی‌دانم جوانهای ما در ایران مرده‌اند؟ کجا هستند؟ ما که بودیم اینطور نبود؟ چرا عمامه‌های اینها را برنمی‌دارید؟ من نمی‌گویم بکشند. اینها قابل کشتن نیستند لیکن عمامه‌هایشان را بردارند، نگذارند معمم ظاهر شوند. این لباس،

۱. سه نمونه از این اسناد مرکز اسناد انقلاب اسلامی؛ شمار. بارزیابی پرونده ۱۹۰، صص ۴۷ - ۴۸ شماره بارزیابی پرونده ۲۱۳، صص ۷ - ۸ شمار. بارزیابی پرونده ۱۷۷، صص ۱۵۳ - ۱۵۴.

شریف است، نباید بر تن هر کس باشد^۱. بدنبال این پیام، روحانیون درباری در ایران امنیت خود را از دست دادند و عمامه‌ی برخی از آنها در کوچه و خیابان از سرشان برداشته شد و بسیاری از آنها اعتبار خود را از دست دادند.

حاصل سخن اینکه یک بار دیگر تکاپوی نظام حاکم برای تحت سلطه و به کنترل در آوردن روحانیت ناکام ماند. این تکاپوها که به ظاهر از رویکردی مدرن و متجدد مآبانه برخوردار بود، در نگاه اولیه به منظور ایجاد اصلاحات اساسی در شعارهای مذهبی و زدودن خرافات از دامن آنها صورت می‌گرفت ولی هدف اصلی همه‌ی آنها از بین بردن استقلال آن نهادها و به انقیاد رسمی در آوردن روحانیون بود. نکته‌ی قابل تأمل اینکه کارگزاران نظام نه تنها از هر یک از این ناکامیها درس عبرت نگرفته و درصدد بهبودی روابط خود با روحانیت اصیل برنیامدند، بلکه چند صباحی بعد از هر یک از این شکست‌ها به تهیه‌ی طرحی دیگر پرداختند. آخرین نوع از این طرحها، تأسیس دانشگاه اسلامی در شیراز و نیشابور بود که در ادامه‌ی مقاله مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۳- مرحله‌ی آخر، تصمیم به تأسیس دانشگاه اسلامی در نیشابور:

بنظر می‌رسد آخرین مرحله از سناریوی تأسیس دانشگاه اسلامی در دوره‌ی شاه، تدابیر و تصمیماتی بود که در سالهای پایانی سلسله‌ی پهلوی اتخاذ گردید. تداوم این رویکرد به مدت قریب دو دهه، نشان می‌دهد که کارگزاران نظام، هرگز از فکر راه‌اندازی چنین دانشگاهی غفلت ننمودند. و هر از چندگاهی تصمیمات و اقداماتی در این خصوص به عمل می‌آوردند. اما بانی و پیشنهاد دهنده‌ی دانشگاه اسلامی در این مرحله سازمان اوقاف بود. طرفه اینکه این گزینه در مقایسه با موارد پیشین پذیرفتنی و مقبول بنظر می‌رسید. زیرا از یک طرف سازماندهی و مسائل اداری - مالی آن تحت نظر یک سازمان مذهبی معتبر قرار می‌گرفت و از سوی دیگر چنین مرکزی از سیطره‌ی دانشگاههای دولتی خارج می‌شد. گوا اینکه

۱. [امام خمینی] نامه‌ای از امام موسوی کاشف العطاء (ولایت فقیه)، ص ۲۰۲ این کتاب فاقد سایر مشخصات است.

دانشگاهها برای اهداف دیگری تأسیس شده بودند و طی چند مرحله تشکیل دوره‌های وعظ و خطابه برای روحانیون نیز در دانشکده‌های معقول با ناکامی مواجه شده بود.

اسناد و گزارشهای موجود نشان می‌دهد که در مرحله‌ی اول سازمان اوقاف در اواخر مهر ۱۳۵۵ «پیشنهاد ایجاد یک مدرسه‌ی عالی در شیراز برای تربیت عده‌ای مروج و مبلغ مذهبی و یک دانشگاه بزرگ اسلامی در نیشابور از محل درآمد موقوفات» را برای شاه فرستاده است. شاه در پاسخ به این پیشنهاد نوشته است: «این موضوع به این سادگی نیست که با یک گزارش کار انجام شود. باید دید اساسنامه‌ی آن چیست؟ اداره‌ی آن با چه دستگاهی است و تابع چه انضباطی است و چه نامی به آن داده خواهد شد و الا قبلاً دانشکده‌ی معقول و منقول بوده است و بعداً هم مدرسه‌ی عالی سپهسالار وظایفی را بعهدہ گرفت همه‌ی این مطالب را روشن بکنید و به ما گزارش بدهید»^۱.

دفتر شاه این پیشنهاد را همراه پاسخ مذکور برای نخست‌وزیر - امیرعباس هویدا - فرستاده است. نخست‌وزیر نیز به وزیر مشاور و معاون اجرایی نخست‌وزیر - هادی هدایتی - دستور داده است که با تشکیل جلسه‌ای از مقامات مسوؤل مربوطه، آن پیشنهاد را مورد بررسی قرار دهند.^۲ از جمله این مقامات که برای شرکت در جلسه‌ی مذکور فرا خوانده شده است، ثابتی - ریاست اداره‌ی کل سوم ساواک (امنیت داخلی) - می‌باشد. در این سند از ثابتی درخواست شده است که در جلسه‌ای به تاریخ پنجم تیرماه ۱۳۵۶ برای مذاکره در خصوص پیشنهاد و ارزیابی دانشگاه اسلامی شرکت جوید.^۳ سند پایانی بیانگر تشکیل جلسه‌ای دیگر با شرکت عده‌ای از اساتید دانشگاه از جمله: دکتر مقدم، صدرالدین محلاتی مصلح و برخی دیگر از مقامات نظیر: احمدی - معاونت نخست‌وزیر و سرپرست سازمان اوقاف و کشتکاران - وکیل موقوفات آقا باباخان، در تاریخ نوزدهم تیرماه می‌باشد.

۱. ر.ک: سند شماره ۴.

۲. ر.ک: سند شماره ۵.

۳. ر.ک: سند شماره ۶.

در این جلسه با اصل موضوع تأسیس دانشگاه اسلامی موافقت بعمل آمده و تصمیم گرفته شده است که طرح اولیه‌ی آن تهیه و برای بررسی به ساواک ارسال گردد.^۱

البته چنین بنظر می‌رسد که با تشدید مبارزات مردمی از سال ۱۳۵۶، کارگزاران نظام از هراس اینکه طرح علنی و تأسیس چنین دانشگاهی، بهانه به دست مخالفان خواهد داد، نسبت به پیگیری آن تأمل بخرج داده و صرف نظر نموده‌اند. هر چند البته یک گزارش ساواک حاکی از آن است که آیت‌الله محمدرضا گلپایگانی از مراجع قم در قبال تأسیس دانشگاه مذکور موضعگیری نموده و در پیامی آیت‌الله احمد خوانساری - از مراجع متنفذ تهران - وی را نیز به اتخاذ موضع علیه آن خوانده است. البته در حاشیه‌ی این پیام به نقل از ساواک چنین آمده است: «سازمان اوقاف اعلام نموده که مقدمات تأسیس یک دانشگاه اسلامی بنام «ملاصدرا» در شیراز فراهم شده و قرار است دانشگاه اسلامی دیگری بنام «رضا» در مشهد تأسیس شود، که هنوز هم وضع روشنی ندارد و برنامه‌ی سازمان اوقاف در جمکران قم ایجاد موزه و کتابخانه می‌باشد».^۲

نتیجه گیری:

این مقاله بیانگر تکاپوهای مستمر دو پادشاه پهلوی برای تأسیس نهادهایی به موازات نهادهای مذهبی مستقل است. در دوره‌ی رضاشاه که تلاشهای زیادی برای بنیانگذاری ایران مدرن بعمل آمد برخی از مراکز وابسته به روحانیت از ید اختیار علما خارج شد. همچنین در گامهای بعدی اقداماتی به منظور به تحلیل بردن روحانیت در چارچوب قوانین و طرحهای متحدالشکل کردن لباس، لزوم اخذ جواز عمامه، تأسیس موسسه‌ی وعظ و خطابه و صورت گرفت، که همه‌ی این

۱. ر.ک: سند شماره ۷، ضمناً برای ملاحظه تعدادی از اسناد و مکاتبات دیگر در این خصوص ر.ک: آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، شماره بازبایی پرونده ۱۷۷، صص ۱۵۳ - ۱۸۵.
 ۲. ساواک و روحانیت، ج اول: بولتن‌های نوبه‌ای ساواک از تاریخ ۴۹/۱۲/۲۵ تا ۵۷/۴/۳۰، تهران، دفتر ادبیات انقلاب اسلامی، ۱۳۷۱، ص ۱۴۱.

تکاپوها با سقوط رضاشاه ناکام ماند. این نکته قابل تأمل نیز ناگفته نماند که در آغاز این دوره بود که حوزه علمیه قم علی‌رغم اینکه دورانی طولانی از عصر فترت خود را می‌گذراند، توسط آیت‌الله حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی احیاء و بنیانگذاری گردید. هر چند این تعارض به پژوهش مستقل و جامع نیاز دارد، ولی چنین بنظر می‌رسد که رویکرد احتیاط آمیز و عدم مداخله در امور سیاسی و حکومت توسط؛ عامل بقاء و حیات آن حوزه گردید. بگونه‌ای که بعد از رحلت ایشان در ۱۳۱۵ ه. ش محدودیتها و فشارها بر علما افزایش یافت و علی‌رغم اداره‌ی حوزه توسط آیات ثلاثه: صدرالدین صدر، محمدتقی خوانساری و حجت، در فاصله‌ی یک دهه بعد تا عزیمت آیت‌الله بروجردی به قم؛ این تنگناها وجود داشت. ناگفته نماند که تشکیل مؤسسه‌ی وعظ و خطابه نیز در آغاز همین دوره‌ی آیات ثلاثه صورت گرفت. در دوره‌ای که مرجعیت از اقتدار برخوردار نبود و به گونه‌ای دوره‌ی فترت خود را طی می‌کرد.

عزیمت آیت‌الله بروجردی به قم و بدست گرفتن مدیریت حوزه‌ی علمیه‌ی قم از یک سو و کسب تدریجی مقام مرجعیت شیعیان جهان از سوی دیگر، نقطه‌ی عطفی در خود بسندگی و تحکیم موقعیت نهادهای مذهبی در ایران تلقی می‌شود. آیت‌الله بروجردی تمام توجه خود را به کادر سازی برای آینده‌ی حوزه معطوف کرد. لذا به جرأت می‌توان ادعا کرد که پیشگامی روحانیت در نهضت محصول میراث و زحمات آن مرحوم در سه حوزه: اقتدار مرجعیت، سر و سامان دادن مالی حوزه‌ی علمیه‌ی قم و سایر حوزه‌های دیگر (سیستم و کالت) و تشکیل یک شبکه‌ی منسجم روحانیت در سراسر کشور نهفته بود.^۱ در روایات سیاسی خود را نشان داد آن زمان بود که خطر و قدرت این نهاد آشکار گردید. بگونه‌ای که توانست نظام حاکم را به چالش فراخواند.

در مرحله‌ی اول کارگزاران امنیتی نظام، غافل از جایگاه آن نهاد، با توسل به زور درصدد به تسلیم واداشتن آن برآمدند. (حمله به مدرسه‌ی فیضیه‌ی قم). اما

۱. برای کسب اطلاعات بیشتر در این مورد، رجوع کنید به مقاله‌ای از نگارنده با مشخصات زیر: میراث آیت الله بروجردی، فصلنامه گفتگو، شماره ۴۲، اسفند ۱۳۸۰.

این عملیات نه تنها هیأت حاکمه را در نیل به اهداف خود ناکام ساخت بلکه روحانیت را جسورتر ساخته و در شرایطی که مظلومیت آنان، ترحم هر انسان را برمی‌انگیخت از فرصت «زمانهای پرشنونده»ی محرم استفاد کرده و درصد یارگیری از توده‌های مؤمنین مذهبی برآمدند. چنین بنظر می‌رسد که از این زمان لزوم اتخاذ راهکارهای دیگری برای مقابله با نهادهای مذهبی به فکر کارگزاران نظام رسید. از جمله این ساز و کارها، تأسیس مراکزی به موازات آن نهادها بود. که در نهایت این فکر در ایجاد دانشگاه اسلامی تبلور یافت. برای این منظور تکاپوهایی نیز در سه مرحله‌ی ۱۳۴۲ - ۱۳۴۳، ۱۳۴۶ - ۱۳۴۷ و ۱۳۵۵ - ۱۳۵۶ بعمل آمد، که در مرحله‌ی اجرا همه‌ی این تلاشها ناکام ماند. زیرا حافظان و طرفداران نهادهای مذهبی به حدی از آگاهی، قدرت و شعور سیاسی دست یافته بودند که براحتی می‌توانستند هرگونه اقدامات هیأت حاکمه را خنثی سازند. پیشگام این مبارزه امام خمینی بود که توانست با رهبری مبارزات ضد رژیم گام‌های اولیه‌ی ایجاد دانشگاه اسلامی را با بنیانگذاری نظام جمهوری اسلامی بردارد.